

پایه‌های اجتماعی اقتصادی سلطنت رضاشاه پهلوی

نوشته زیربخشی است کوتاه از رشته نوشته‌های سلطنت‌زاده در سالهای ۳۰ - ۱۹۲۸ درباره رضاخان و عصر رضاخانی. دوره‌ای که کم‌شناسانده‌اند، بدمی‌شناسیم و سلطنت‌زاده‌درهمه ابعادش بررسی می‌کنند می‌شناسند. محتوای گزارشات و مطالعات او دربر گیرنده وضع اقتصادی ایران، توسعه سرمایه‌داری در ایران، قرار داده‌ها و وابستگی ایران، جنبش‌های انقلابی در ایران، وضع طبقه کارگر در ایران، احزاب در ایران و خصلت‌های مبارزه طبقه‌ای در ایران است.

در مقاله‌ای که بدست می‌دهیم، بحث سلطنت‌زاده متکی است بر، علل روی کار آمدن رضاخان، نیاز انگلستان به برپائی حکومت پلیسی مرکزیافته در ایران، نقش سرمایه‌تنزیلی در اقتصاد دوره رضاخانی، و حاکمیت و پایداری قدرت حکومت رضاخان.

رسمیت و تازگی این اثر از جمله در این است که سلطنت‌زاده به‌رغم حمایت بی‌چون و چرای دولت شوروی از کودتای ۱۲۹۹، بی‌پروا به افشای سرشت ارتجاعی و وابسته سلطنت پهلوی برمی‌آید، نقش روحانیت، اشراف زمیندار، بورژوازی و ارتش را بمثابه پشتیبانان سلطنت، در حراست از نظام رضاخانی بازمی‌گوید، اقدامات رضاشاه را یک‌به‌یک و بعنوان تحقق تک‌به‌تک مواد استقرار دادنامه ۱۹۱۹ و شوق الدوله برمی‌شمارد و از این رهگذر مورخان و "کارشناسان شرق" شوروی را سرسخانه محکوم می‌کند.

همین نوشته‌ها بودند که خشم مقامات استالینی را علیه او برانگیختند. به دنبال آن انتشار نشریه "ستاره سرخ" (۳۰-۱۹۲۹) و "پیکار" (فوریه تا اکتبر ۱۹۳۱) که مسئولیت نشر آن از سوی حزب کمونیست ایران به سلطنت‌زاده واگذاشته شده بود، "محکومیت" نهائی او را سبب شدند. همکاران قلم بمزدا ستالین، در مقالات خود علیه سلطنت‌زاده، او را "انٹی - نیسیست" گفتند، از فعالیت او در کمیته‌ترین بمثابه "نقش عناصر ترروتسکیست چپ" یاد کردند، مورخان همچون ایوانف و اورا "ضدانقلاب" و "عامل تحریک" خواندند، سرانجام به تبعیدش فرستادند و در ۱۹۳۸ کشتند.

نوشته زیر از متن فرانسه و از کتاب "نوشته‌های اقتصادی" سلطنت‌زاده، در انتشارات مزدک، به فارسی برگردانده شده:

نرگس خیابانی

"رضاشاه یک تمرکز بخشیده است؛ با فئودال‌ها در افتاده است؛ به برقراری نظم در ایران برآمده است. این داوری از آن همه مدافعان رضاشاه است. اما آنان فراموش می‌کنند که برخاست رضاخان بیشتر علیه انقلاب است تا فئودال‌ها. اگر همین‌قدر قدامت‌پسند صورت گرفت به خواست امپریالیسم انگلستان بود که "آرامش و صلح" را در داخل کشور و سرحدات هند که از چند سال پیش در تحت و تاب انقلابی غوطه می‌خوردند، ضروری می‌دانست. از سوی دیگر، می‌دانیم، سرمایه‌داری خارجی هرگز راهی سرزمین‌های عاری از "صلح و آرامش" نمی‌شود. تا ریخ استعمار در همه کشورهای استعماری زده گواهاست که کشورهای بزرگ

سرمایه‌داران در جانی سرمایه می‌گذارند که به اصطلاح، قبلاً، از "امنیت سیاسی" یا دقیق‌تر، از امنیت برای سرمایه‌داران خارجی در جهت غارت بومیان برخوردار باشد. پس رضاخان نیز می‌بایست به برقراری "صلح و آرامش" و ایجاد امنیت به سود سرمایه‌داران انگلیس که مایل به سرمایه‌گذاری در ایران بودند، برآید. در سرزمین "شاه‌ها" پایه اساسی در راه این "صلح و آرامش" جزیک قدرت تمرکز یافته، یعنی یک دولت پلیسی متمرکز نبود. پس همه دشمنان این سیاست متمرکز بخشی، بی‌رحمانه و بدون کوچکترین ملاحظه سرکوب شدند. اما این سرکوب تا جایی ادامه داشت که این فئودال تبعیت و وفادارانه خود را اعلام کنند. آنگاه می‌توانست از سرنوشت خود آسوده‌با شد.

این گفته بدان معناست که پیکار به راه تمرکز بخشیدن به دستگای پلیسی دولت، در جهت مبارزه با فئودالیسم یعنی درهم شکستن اشکال کهنه اقتصاد نبود، بلکه گرایش به برپائی یک دستگای متمرکز و یک حکومت پلیسی بود که بتواند در مضمون خود "صلح و آرامش" را برقرار نماید. "امنیت عمومی" به مثابه تضمینی در برابر "شخ سرخ" ایجاد کند. آنچه، دقیقاً، برای امپریالیسم انگلیس اهمیت داشت، همین امر بود که مبارزه با فئودالیسم، سیاست تمرکز بخشی کار انگلیس‌ها را هم به روزهای آتی آسانتر کرد. دولت انگلیس به سرمایه‌گذاری هنگفتی در مناطق جنوبی ایران دست زد. سرمایه‌گذاران در مناطق شمالی را هم در سر می‌پروراند. اما در این مقصود چندان توفیق نیافت. حکومت ایران نتوانست از منافع مایملک انگلیس‌ها در این منطقه دفاع کند. تهدید پیگیر جنبش انقلابی و تظاهرات قبایل وضع بسیار دشواری در راه بهره‌کشی با روران ایجاد کرده بود. بدینسان انگلیس‌ها ناگزیر بودند یک ارتش دائمی مجهز در ایران نگهدارند. اما این اقدام مستلزم هزینه‌گران و کار پیچیده‌ای است، و ناگهی چه بهتر از این که یک حکومت پلیسی به حساب خود، بدون دریافت کمک مالی از انگلیس، به تنهایی "صلح و آرامش" را برقرار کند.

رضاخان پس از مدت کوتاهی، و بهنگامی که دریافت موقعیت اش تحکیم است، نقاب جمهوریخواهی را از چهره برافکند و به لیبرال‌ها اعلام جنگ داد. بسیاری از رفقای خود را به زندان انداخت و بسیاری از انقلابیون را بدون محاکمه و پیرس وجوبه تیرباران سپرد. در عین حال وضع خود را تحکیم بخشید و به تدریج تبدیل به یک مالک بزرگ شد. در این باره ایران دوست می‌نویسد: "رضاخان هم‌اکنون خود یک مالک بزرگ است. او از ۱۹۲۳ به خریدار ملاک‌ها و زندران که از دگانهش بود آغاز کرد. از آنجا که برخاسته از یک خانواده کوچک اشرافی است (؟) ملاک عین الدوله را در ساری به بهای صدهزار تومان و املاک ناصرالدین میرزا را دربار فروش به هشتاد و پنج هزار تومان خرید. بدیهی است بهای این ملاک ده برابر مبلغی است که او پرداخت. چندی بعد به خرید قطعات زمین، از جمله زمین‌های کلهر در کرمانشاه اقدام کرد. شاه جدید روح زمان را بیش از پیشینیان خود دریا فته است. رضاشاه در موسسات، امتیازات و بانک، نیز سهم دارد. در املاک‌ها و زندران حفاری چاه نفت را پیش بینی کرده است. در اطراف تهران نیز به خرید زمین یک رشته آب‌های معدنی در اندیشه بهره برداری از آنها، دست زده است. همچنین قرار است در این املاک حمام آب گرم و معدنی و هتل نیز ساخته شود. طبیعی است از پی این تحولات رضاخان می‌بایست حمایت اشراف زمیندار و روحانیون مقتدر را تحصیل کند که کرده است. به علاوه در جهت تحکیم قدرت انتخابات مجلس را مخدوش کرد، و ارتجاعی ترین عناصر را به مجلس

راه داد چرا که به وجود آنان همچون امپریالیسم انگلیس محتاج است با رضا خان، بورژوازی کمپرا دور نیز همراه است و همه با هم حامیان پابرجای امپریالیست های خارجی هستند".

اما به رغم هر آنچه گفته شد، برخی رفقا باز درباره این قهرمان "انقلاب ملی" قصیده می‌سرایند. مثلاً یکی زهوا داران رضا خان، رفیق میرزا در "مسائل ایران معاصر" می‌نویسد: "در این جا باید عاقلانه و با تدبیر و با کفایت و بی‌همتای توانند یک امر تصادفی جلوه کنند: روستا زاده‌ای ساده، کم‌سواد، که مدت‌های مدید با درجات دونا پاید در بریگا دقزاق های ایران و روس خدمت کرد و در میان انبوه افسران معمولی ارتش، توجه انگلیس‌ها را به خود جلب نمود، ارتقاء مقام یافت. اما اینکه او توانست پله‌های بالاتری را بیما بد خود حاکمی از اوصاف برجسته و اراده قوی اوست. این امر نه تنها تبیلوری است از خصوصیات او، بلکه از دیدگاه تاریخ هم قانونی است. زیرا، رضا خان این ارتقاء را علاوه بر قابلیت‌ها و آمار خویش، مدیون اعتمادی است که مردم در حقش دارند. آن‌ها بطور غریزی، در او، خالق تاریخ ملی خود را می‌بینند. این افتخار نصیب رضا شاه و همزمان، ملت ایران است" (میرزا: مسائل ایران معاصر، چاپ ۱۹۲۷، متن روسی، ص ۹۵ - ۸۹).

من نمی‌دانم "میرزا" در این جا، از کدامین مردم سخن می‌گوید. اما از آنچه در بالا گذشت، روشن است که منظور او طبقه اشراف زمیندار است که مستقیماً به سودا امپریالیسم انگلیس کار می‌کنند. چرا که مردم واقعی سلاح در دست، علیه رضا خان به مبارزه برخاستند - چنانکه خواهیم آورد - و هرگز او را بمثابه "قهرمان ملی" به جای نیاوردند. مردمی که میرزا از آنها یاد می‌کند، به درستی، رضا خان را پیش رانده اند و سرسختانه از او حراست می‌کنند، زیرا رضا خان رژیم وابسته به آن طبقه را از سقوطی که دیر یا زود دچارش خواهد شد، نجات داده است.

اما مسئله‌ای دیگر است. این روزها یک رشته تئوری جالب توجه در جهت حمایت از این "قهرمان" ملی و برکشیده ملت، پدیدار شده، تا او از پای نیفتد. پس برای جلوگیری از این سقوط پایه‌های تئوریک بنا نهاده اند. البته برای هدفی این چنین مقدس، باید تئوریسین هم داشت. پس "ایراندوست" از مدت‌ها پیش تئوری ویژه خود را در ربط با فتوادل‌ها تدارک دیده است:

"من در فرصت‌های دیگری، نظر خودم را درباره آخرین بحران خاندان قاجار بمثابه بحران تشکیلات فتوادالی رژیم که با خواست‌های اقتصاد نوین ایران ناسازگار بود، بدست داده‌ام. و نیز درباره قدرت‌گیری سرمایه تجاری در شکل کثا و رزی تجاری و تجارت، سخن گفته‌ام. همچنین یادآور شده‌ام که مفهوم این دگرگونی درکنار گذاشتن جناح راست رژیم فتوادل از قدرت (املاک‌خان‌ها و اوقاف) و منزوی کردن آنان از لایه‌های رادیکال دموکراتیک منعقد است. دقیقاً این یک خط‌کشی صریح میان مالکیت تجاری و مالکیت فتوادالی است که خط‌تما نیز رژیم پهلوی را می‌سازد" (ایراندوست: مسائل ایران جدید، روسی، ص ۳۶ - ۳۵).

بهر ما رکسیست آشکار است که با رویدادهای که دارای خطت عمومی هستند، می‌باید از دیدگاه طبقاتی برخورد کرد. در نهایت، تفاوت یک مالک تجاری و یک فتوادل چیست؟ هر دو مالک، چنانکه آوردیم، به علت توسعه اقتصاد تجاری پول تبدیل به عرضه کنندگان مواد خام به بازار جهانی شده‌اند. اگر هم میان آن دو تفاوتی باشد به بودکسانی هست که می‌خواهند نقش مترقی کشاورزی تجاری را به اثبات رسانند. ماقبل نشان دادیم که در ایران بورژوازی کمپرا دور همواره پرنفوذ بوده و هست و نقش دلال را میان تولیدکننده خارجی و مصرف‌کننده داخلی ایفا کرده است. و نیز در بسیاری موارد در نقش زمیندار بزرگ به میدان آمده است. این

وضع او را از امتیازات فراوانی برخوردار می‌کند. می‌توان مثال شرکت‌های بزرگ را آورد که از همین راه و در اندک زمانی به انباشت املاک وسیع نایل آمده‌اند. اما به سختی می‌توان نمونه شرکت‌هایی را ذکر کرد (حتی چند شرکت تجاری با سرمایه‌های بزرگ) که این سرمایه را از طریق تجارت و محصولات داخلی بدست آورده - باشد. اگر هم چنین سرمایه‌هایی سراغ داشته باشیم، منشأ آنها ربا خواری است و نه تجاری. همچنانکه ما رکس می‌گوید، ربا خواری و تا جز همزاد یکدیگرند. از این رودر تلاقی گهگاه این دو شخصیت جای تعجب نیست.

در شرایط ایران، انباشت سرمایه‌ای که سود طبیعی آن در سال، بین ۲۴ تا ۴۸٪ در نوسان باشد، کار دشواری نیست. اما رقابت یک سرمایه بزرگ از طریق تولید داخلی، به علت فقدان بازار داخلی (در جهت سرمایه‌داری) و انباشت کافی برای خرید یک ملک، از نظر ساخت دشوار می‌نماید. و در هر حال چنین اقداماتی فاقد خطت فراگیر خواهد بود.

پس در کشاورزی، آنچه بویژه مطرح است، انباشت سرمایه، ربا خواری (تنزیلی) است یا بیشتر تجاری - تنزیلی. اما در شرایط ایران نقش سرمایه تنزیلی چه می‌تواند باشد؟ آیا همان نقش انقلابی است که تقریباً در همه کشورهای غربی ایفا کرده است؟ به گمان ما خیر! در این باره ما رکس توضیح می‌دهد: "در همه شیوه‌های تولید پیش سرمایه‌داری، نقش ربا خواری تا جایی انقلابی است که به نابودی و تخریب اشکال مالکیت و رژیم سیاسی یک کشور بر می‌آید که بر همین اشکال بمثابه پایه‌های محکم و نیز بر پایه تولید ارضی یک شکل، استوار است. در اشکال آسیائی ربا خواری می‌تواند مدت‌های مدید دوام آورد و آن‌ها را از انحطاط اقتصادی و فساد سیاسی به بار آورده باشد. تنها هنگامی که شرایط دیگر تولید سرمایه‌داری موجود باشد ربا تبدیل می‌شود به حربه‌ای در جهت برقراری شیوه‌های نوین تولید که از سوئی به تخریب فتوادل‌ها، خرده مالکین، بر می‌خیزد و از سوی دیگر شرایط کار را که به سرمایه تبدیل کرده است، تمرکز می‌بخشد" (مارکس، کاپیتال، جلد ۳ چاپ روسی، ۱۹۲۳، ص ۱۱).

بر خلاف ادعای "کارشناسان شرق" سخن راندن از نقش پیشبرد کشاورزی تجاری در یک کشور شرقی مانند ایران کاملاً بجا است. شیوه‌های کارکرد سرمایه تنزیلی در ایران همان است که در رم، یا یونان و دنیای کهن بر پایه بودا و انتقال قلمروهای ملکی در دست ربا خوران بمثابه یک رویداد اقتصادی تلقی می‌شد.

همان ایراندوست می‌گوید: کشاورزی تجاری هیچ چیز را به طور عمده تغییر نده است و تقریباً همان شیوه‌های بهره‌برداری - فتوادالی را به کار گرفته است. پس آن خط‌کشی میان شیوه بهره‌برداری فتوادل و دهقانی در کجاست و جناح راست و چپ فتوادل است کدام است؟ در هر حال جوهر طبقه‌ای برجاست. برای دهقان‌دانش نام کسی که کم‌تر را خرید می‌کند و به همان شیوه‌های مالکین قدیمی به استثنای بر می‌آید، بی‌اهمیت است. گویا در نظر گرفتن این نظریه هم برای تحکیم پایه‌های قهرمان ملی ما ضروری می‌بود. اگر کودتای رضا خان به راستی حامل یک دگرگونی بود و جنبشی در برخی لایه‌های اجتماعی به دنبال می‌داشت، آنگاه مترقی‌دانستن آن هم ناممکن نبود. در این باره ما رکس، از جمله، بر می‌نماید که در تاریخ انباشت بدوی همه آن دگرگونی‌هایی که به مثابه اهرم برای طبقه نوخاسته سرمایه‌داری به کار می‌روند، از لحاظ تاریخی دوران سازندولی بیش از همه آن لحظاتی اهمیت دارند که توده‌های بزرگ انسانی ناگهان به زور از وسایل امرار معاش خودکننده شده و همچون پرولتاریای مسلوب‌الحق به روی بازار کار فروریخته می‌شوند (مارکس، کاپیتال، جلد ۱، ص ۱).

من قبلا یادآور شده‌ام که میزان سرمایه‌انباشتی در ایران بسیار ناچیز است. به دلایل زیر: از ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰ یعنی طی ۲۰ سال موازنه تجاری ایران در حدود ۵۰۰ میلیون روبل بود. بدینسان که تجارت سالانه این کشور معادل بود با ۲۵ میلیون روبل. بخشی از این کسرها صرفا در ات گسترده نیروی کارگری می‌پوشاند. کار ملا روشن است که در چنین شرایطی امکان ایجاد موقعیت مناسب برای انباشت و نیز توسعه سریع صنعتی که بتواند در آینه به پیشرفت اقتصاد کشور کمک کند، وجود نداشت. در نتیجه کودتای رضا خان هیچ نقطه مشترکی با توسعه‌گرایان نداشت. برعکس نجات ارتجاع و اشرافیت زمینداران زسقوط بود. زیرا در دوره قاجار همه سیستم به یک تلنگر جنبش توده‌ای بند بود. دولت انگلیس بیش از هر چیزی دلتنگران چنین سقوطی بود. نظام قاجار برای توسعه خود، پشتیبان نداشت زیرا این نظام خود را نتوان در دفاع از منافع اشرافیت زمینداران نشان داد. و پادشاهان قاجار به چنانکه میدانیم سفار اروپا و سیروساحت را به درگیر شدن با مورکشور ترجیح می‌دادند. برای خاندان قاجار همچنانکه برای شاه پهلوی مهمترین حامیان تاجوتخت را همانا، اشرافیت زمیندار، روحانیون و بورژوازی کمپرادور تشکیل می‌دهند. یعنی همان طبقاتی که طی ده سال تحت حمایت امپریالیسم خارجی قرار داشتند. پس جای تعجب نیست که رضا خان وسیله و گرداننده اعمال نفوذ انگلیس در ایران باشد بی جهت نیست که سفارت انگلیس با توافق شاه مجلسی برپا کرده اند که اعضای آن همگی قبلا در خدمت انگلیس ها بودند. برای اینکه این اقدامات جنبه آشکار نداشته باشد افرادی همچون مستوفی‌الممالک را با لقب "پدر ملت" در ترکیب مجلس آمیخته‌اند. او مردی است لیبرال، بی‌پرنسیپ، که همواره دم‌زلیبیرالیسم می‌زند بی‌آنکه یکبار به آن عمل کند.

سخنی هم درباره سومین پشتیبان رضا خان یعنی ارتش بگوئیم. درباره این ارتش زیاد شنیده‌ایم. این درست که رضا خان یک ارتش ملی بنا نهاده است. اما ایجاد این ارتش نیز جزو خواست‌های انگلیس بود. قبلا تذکر داده‌ام که بر اساس یکی از مفاد قرارداد ۱۹۱۹ و شرط اولیه آن ایجاد ارتش در جهت حفظ آرامش در کشور و حفظ و نگهداری آن توسط انگلیس‌ها پیشنهاد شده است. بیانیه سیدضیاءالدین نیز همین مضمون را داشت. این شرط اصلی حقیقتا توسط رضا خان اجراء شد. اما این قهرمان ملی چندان اعتمادی به این ارتش ندارد. چنانکه در ۱۹۲۶ و قبل از سفر خراسان اظهار داشت: "همه افسران ما هنوز منقادند؛ ندکه امروز درجهان مبارزه میان دنیوروست: بلشویک‌ها و سایرین، افسران ما نتوان از درک این حقیقت، اغلب به دشمنان ما، یعنی بلشویک‌ها می‌پیوندند. برای کنترل آنان باید قالب ریزی محکمی کرد و برای تربیت افسران باید به ایجاد دیک مدرسه نظامی برآمدت افسران ما از آنچه درجهان می‌گذرد مطلع باشند". رضا شاه بهتر از تئوریسین‌های حامی خود دربار یافته است، که روی این ارتش نمی‌توان حساب کرد. در ارتش همه چیز و برهه نیست، و سربازان هماندهقا - نانی هستند که بی‌رحمانه توسط نظام دولتی استثمار شده‌اند. و این نکات را به خوبی درک می‌کنند و تنها حامیان او، در مسیر حوادث، کاست افسرانی است که در آینه روی آنها حساب خواهد کرد. اما اخیرا حتی ترکیب هیات افسران نیز او را راضی نمی‌کنند و هم‌اکنون در تدارک زمینه برای دعوت از مریبان انگلیسی است.

این نکته غیر قابل انکار است که ارتش نه برای مبارزه با امپریالیسم، بلکه برعکس، به منظور مبارزه با بلشویک داخل و خارج برپا شده است. گرچه این حقیقت آشکار هنوز برای بسیاری آشکار نیست. ایرانی‌سکی به روشنی می‌گوید: "اقدامات رضا شاه مستقیما امپریالیسم انگلیس را نشان می‌گرفت و هدفش تقویت مقاومت ایران در برابر قوای بیگانه بود" (ایرانی‌سکی، مسائل

ایران مدرن، ص ۶۹ - ۶۸). این استدلال کاملاً بی‌پایه است. رضا شاه خود اعلام می‌کند که دشمنان بلشویک‌ها هستند با می‌گویند که ارتش را علیه امپریالیسم انگلیس بنا کرده! این استدلال از عدم انسجام می‌لنگد. رضا شاه هرگز قصد مبارزه با انگلیس‌ها را نداشته است، بلکه این قصد را تئوریسین‌های ما به او نسبت می‌دهند. ورنه او خود نه به این قصد بوده و نه خواهد بود. اما ایرانی‌سکی‌ها می‌پیش ترمی‌گذاری می‌نویسد: "کامپیتالیست‌های خارجی می‌توانند روی فئودال‌ها حساب کنند و هرگونه مبارزه علیه این انقلاب می‌تواند به روی کار آمدن فئودال‌ها به یاری امپریالیسم خارجی، منجر شود" (همان، ماخذ، ص ۸۱).

پس اگر رضا خان به یاری انگلیس‌ها علیه انقلاب برخیزد، فئودال‌ها روی کار خواهند آمد. با این حال مبارزه رضا خان علیه انقلاب امری است بدیهی. انگلیس‌ها او را وادار به ایجاد ارتش کردند، تا علیه انقلاب و بلشویک‌ها مبارزه کند. در این راه و در فرصت‌های گوناگون نشان داده که کوچکترین تردیدی در وفاداری حاکمان خود ندارد، چرا که با بی‌رحمی شگفت‌آور سرکوب جنبش‌های انقلابی را در پیش گرفته است. طبق استدلال ایرانی‌سکی یا هنوز فئودالیته در ایران باقی است، چرا که به گفته او انگلیس‌ها می‌توانند روی فئودال‌ها حساب کنند و در اینجا توافق ما با او کامل است؛ و یا قبلا زپیداشدن رضا خان فئودالیته وجود نداشت، و یا اینکه وجود داشت و هنوز هم برجاست. زیرا شاه چیزی را تغییر ندهد و قصد تغییر هم ندارد.

بزرگداشت این "قهرمان ملی" در شوروی و در حالی که قهرمان مادست بسته در اختیار ارتجاع است، تعجب‌آور است. با بیدون هر اس‌ا اعلام داشت که رضا خان در طول خدمت خود بطور عمده تا مین کنننده منافع دولت انگلیس بوده است. مبارزه علیه انقلاب، بنسبای ارتش در جهت حفظ آرامش، اعطای امتیازات نوین به انگلیس‌ها، ایجاد راه آهن ایران، ایجاد راه‌آهن‌ها، که ایران را به عراق و هند متصل می‌کند، همه جزو برنام‌های خود انگلیس‌ها بود.

اکنون ارتجاع رضاخانی - انگلیسی - دنبال برقراری آرامش در کشور، تخریب بلشویسم به یاری ارتش، بی‌نیاز از کمک خارجی است. حال که به تخت و تاج شاهی دست یازیده از نگهداری "ارتش داوطلب" هم که در اول کار با شعار مبارزه علیه خاندان قاجار و برای برقراری جمهوری، برپا کرده بود، مستغنی است. ارتش داوطلب که بیشتر مرکب از سربازان است قادر به حمایت از سلطنت فئودال‌ها نیست. به همین علت شاه پهلوی به تجدید سازماندهی ارتش برآمده است و همزمان نیروی پلیس را تقویت کرده است. شورش‌های اخیر افسران در خراسان، تبریز، سلما و مناطق دیگر، به سلسله پهلوی هشدار داده که باید حاکمان مطمئن‌تری جستجو کرد و پلیس می‌تواند این نقش را بخوبی ایفا کند. بنا بر این توجه زیادی به پلیس مخفی می‌دول داشته است. در این جا هم محرک انگلیس‌ها بودند. از سال‌ها پیش انگلیس‌ها خواهان انتصاب مریبان انگلیسی در ایران‌اند. این درخواست مورد حمایت رضا شاه هم بود. اما از جمله انگیزه شورش‌های اخیر انتصاب همین مریبان بود. بدینسان حکومت شاهان از دست زدن به چنین اقدام خطرناکی بهر اسید. طبق گفته کرزن، دولت انگلیس طالب یک ایرانی‌سکی‌ساز برای مبارزه با بلشویسم است و تجدید سازماندهی ارتش جز در راه منافع انگلیس و تحکیم سلطنت جدید نیست. "ارتش داوطلبان" که مرکب از کارگران بی‌کار و گرسنه و دهقانان است تجربه نشان داده که برای سلسله جدید حاکمانی مطمئن نخواهد بود.

و انگهی سربازگیری حاکمان مطمئن‌تری را از میان طبقات مرفه به سوی ارتش جلب خواهد کرد و به دنبال آن مریبان انگلیسی خواهند توانست دست به کار شوند. اما برای رضا خان، تجدید سازماندهی ارتش، برقراری قانون

سربا زگیری و خدمت نظام جباری به آسانی میسر نگشت. تقریباً همه جا شورش‌هایی علیه او برپا شد و شورشی که بیشتر کارگران، دهقانان و زحمتکشان بودند بزودی دریا فتند که سنگینی اقدامات جدید شاه بردوش آنان خواهد بود. نه تنها با یدفرزندان خود را به ارتش گسیل دارند، بلکه ارتش را هم تکه‌تکه دارند. طبق معمول، روحانیون در اول کار به جنبش پیوستند تا از این طریق امتیازاتی از حکومت در جهت منافع خود تحصیل کنند. و در اواخر اکتبر ۱۹۲۷ نمایندگان ملایان شهرهای مختلف در قم و به عنوان اعتراض گردآمدند و بیست نشستند! روحانیون فوراً تلگرافی به مجلس فرستادند که در آن "شخصیت‌های مقدس اسلام" تمنای تجدیدنظر در قانون خدمت نظام را داشتند و به خاطر "منافع طبقات فقیر" خواهان تجدید خدمت داوطلبانه بودند. مجلس پاسخ داد که قانون به حمایت از منافع دولت به تصویب رسیده و حکومت تسهیلاتی برای فقیرترین لایه‌های جامعه قائل خواهد شد. اما درگیری بطول انجامید. ناگزیر شاه دست به دخالت مستقیم او داد. به دنبال مذاکرات دو ماهه میان شاه و ملایان، سفر ملایان به تهران، رفتن نخست‌وزیر و وزیر دربار به قم، پدران روحانی طبق معمول به منافع مردم خیانت کردند و با شاه از درس‌سازش در آمدند. سپس در تلگرافی خطاب به رضاخان و در ۱۴ دسامبر ۱۹۲۷ نوشتند:

"حضرت عالیحضرت شاهنشاه اسلام پناه، پس از عرض دعای خالصانه ما از آن حضرت متشکریم که بزرگوارانه آقای نخست‌وزیر و آقای

(۱). این سیاست خائنه ملایان تنها در رشت که هنوز سنن انقلابی گذشته‌اش نزدیک زنده بود، شکست نخورد. در ۱۱ دسامبر ۱۹۲۷، روز ورود مشمولین، اغتشاشاتی در میان مردم در گرفت. شب دربارنا خرسندی‌هایی در قبال تحمیل سربا زگیری اجباری شاه ابراز شد. مردم اعلان‌های سربا زگیری را پاره کردند. در ۱۲ دسامبر از صبح زود جماعت تهییج شده، چوب به دست دربار را بستند، و در مرکز شهر در میدان بلدییه (شهرداری) گردآمدند و آنجا به سوی نظمیه حرکت کردند. همه شیشه‌های ساختمان نظمیه را شکستند، به این هم اکتفا نکرده، افسراد پلیس را به با دکتک گرفتند؛ آنگاه عمارت کمیسیون نظام سربا زگیری را خراب کردند. زنان به سربازان حمله می‌بردند و سلاح از دستشان برمی‌گرفتند. اندکی بعد قوای انتظامی را فراخواندند. آنان به روی مردم شلیک کردند و با شمشیر به کشتار جماعت دست زدند. ۲۰ تا ۳۰ نفر کشته شدند (مقامات این ارقام مخفی می‌دارند). فریاد مردم شنیده می‌شد که می‌گفتند: "چرا فرزندان ما با یدرس‌ساز بشوند در حالی که فرزندان ثروتمندان همه افسرند. به ما اجازه رای دادن در انتخابات را ندادند پس ما هم از این بی‌بهره قانون تبعیت نخواهیم کرد". جفاقت‌نازائی آشکاری علیه شاه ابراز می‌کرد. برخی فریاد می‌زدند: "ما احتیاج به شاه‌هایی که به دستور انگلیس عمل می‌کند، نداریم". درسوزه میدان، مردم خواستند مجسمه شاه را پائین بیاورند، سربازان مانع شدند. در عین حال زنان یکی از ملاهای شهر اکتک زدند، دست‌رازش برداشتند، زیرا به عنوان یکی از اعضای کمیسیون‌های اعلان سربا زگیری امضا کرده بود. اینان کارگران، کارمندان، پیشه‌وران و کسبه خرده‌پایبازار بودند که در این جنبش شرکت داشتند. چرا که سربا زگیری بیشتر داوطلبان بود.

ناخرسندی همچنین ناشی از این بود که ثروتمندان در طی سربا زگیری از امتیازات گوناگونی برخوردار بودند. آنچه پیش از همه جماعت را برمی‌انگیخت، این واقعیت آشکار بود که ثروتمندان با اعضای کمیسیون کنار می‌آمدند و رشوه می‌دادند. گویاست که روزنامه‌های تهران کلمه‌ای درباره این شورش ننوشتند. بدیهی است که سانسور آشکارا حاکم بود.

وزیر دربار را با بت مذاکره سوی ما فرستادند تا نیت حسته ملوکانه را نسبت به روحانیت و اسلام اعلام کنند. به یمن پروردگار و از برکت صفات عالیها این دو وزیر، مسئله‌ها تمه یافت و خواست‌های روحانیون و مردم برآورده شد. از خدای تعالی مسئلت داریم که زیر سایه دوازده ماهه موجهات عالیحضرت، همه چیز برآه گردد. مسلمانان خاصه روحانیون دعا گویند. در خاتمه میدوایم که تحت فرمان ملوکانه که ناچای ایران است، اسلام و مسلمانان آبا بشوند".

شاه بلافاصله پاسخ‌زیراروا ته کرد:

"خطاب به مراجع عالیقدرین، هادیان اسلام. تلگراف شما رسید. خوشوقتیم که نخست‌وزیر و وزیر دربار موفق شدند غایت ما را توضیح دهند. همچنانکه استحضار دارید ما هرگز به جز حفظ و دفاع عظمت اسلام و احترام نسبت به مراجع عالیقدرین، نیت دیگری نداشته‌ایم؛ ما همواره برایین مجاهدت بوده‌هستیم که تحقق طرح‌ها و اهداف ما بر خوردی با طبقه‌گرا نقدر علما و احکام مقدس اسلام نداشته باشد. ما میدوایم علما نیز به سهم خود همواره با این اهداف که حفظ میهن و حراست عظمت اسلام را در بر می‌گیرد همراه باشند و ما را ابراز احساسات صمیمانه خود شنود سازند".

این تلگراف‌های پر عطف و بروشنی نشان می‌دهد که شاه با ملایان از درس‌سازش در آمد بود. منطق بی‌رحم مبارزه طبقاتی، شاه جدید را به نهاد مهربان انقلابی و پیشرو بوداداشت و به جلیب حمایت ملایان مرتجع و ادار نمود. برای نیل به این اهداف ناگزیر از اعطای امتیازاتی شد که بدترین شاه قاجار سربا ز زده بود. خواست علما که بر مبنای آن توافق شد، چنین بود:

۱- بررسی دوباره قانون خدمت نظام.

۲- انتخاب روحانی در مجلس با سمت وکلای طراز اول.

۳- تعیین یک ناظر مذهبی برای اجرای قانون و رسومات شرعی در مرکز و سایر شهرها همراه با انتشار این قوانین.

۴- اجبار برای عمال دولت در منع اعمالی که دین‌جایزندانسته (مصرف مشروبات الکلی، انتشار کتب و جزوات ضد مذهبی).

۵- انتقال مجدد اجرای همه موادی که در تشکیلات سابق برعهده محاکم شرع بود، به روحانیت.

به فرمان رضاشاه حکومت در نامه‌ای به روحانیت، توافق خود را با خواست آنان اعلام داشت. در این نامه که در "شفق سرخ" انتشار یافت، گفته می‌شد: قانون خدمت نظام از نو بررسی خواهد شد، پس از تدوین مجدد مذاکره با دولت، با ردیگر به مجلس خواهد رفت.

درباره حضور پنج روحانی طراز اول در مجلس، دولت پیشنهاد می‌کرد: پیشوایان اصلی مذهب شیعه مرکب از ۲۰ نفر برگزیده شوند و در هر

انتخابات ۵ نفر از میان آنان انتخاب شده به مجلس برود. بدیهی است که دولت کوچکترین مخالفتی با حضور روحانیون در مجلس

ندارد و در وقت خود پشتیبانی کامل خود را از این اقدام ارائه خواهد داد. "آنها مه در ربط با مسائل دیگر می‌گوید: "شما می‌توانید

اطمینان خاطر کامل داشته باشید که حکومت دستورات لازم را داده است تا در مطبوعات هیچ نکته‌ای علیه مذهب و روحانیون منتشر نشود.

از آنجا که دولت در منع عمل ضد مذهبی مصراست، در این مورد موکداً نه از خواست‌های علما حمایت می‌کند. درباره امور قضائی،

این امور در ارتباطاً قانگذار است و در نتیجه این خواست به مجلس ارجاع خواهد شد. همراه با این تاکید از جانب دولت، که به

تصویب برسد. درباره تعیین یک ناظر در ربط با مسائل شرعی حکومت تا جایی که قوانین موجود اجازه می‌دهند، مانعی نمی‌بیند.

بدینسان ملایان ارتجاعی در برابر رضاشاه "صلاح‌طلب" به پیروزی کامل دست یافتند.

اولاً ملایان با ردیگر آنچه حکومت قاجار از دستشان گرفت به بود، بدست آورند. یعنی کنترل مجلس از نظر مذهبی و شرعی. این

باقی مانده از صفحه ۴۰

پایه های اجتماعی ...

بدان معناست که از این پس مجلس قالدربه وضع یک قانون مترقی هم نخواهد بود.

دوماً روحانیت از رضاخان تعهد گرفت که به خواست های ملایان حاکمه عمل بپوشاند. حقوق آنان را در امر قضاوت مسترد دارد. آنان، این حقوق را مدت ها قبل از ظهور رضاخان در صحنه سیاست، از دست داده بودند.

روحانیت در آستانه پیروزی است. نه تنها دیگر نمی تواند علیه او و مذهب اسلام در ایران، دست به قلم برد، بلکه هیچ گامی نمی تواند برداشت که در تعارض با دین و شریعت باشد.

چنین بود که روحانیت ناراضی مردم را علیه قانون خدمت نظام، وسیله ای برای شان تا زقرارداد دویه تحقق اهداف ارتجاعی خود دست یازید. اما شاه نیز شایسته ترین متحدین خود را در ملایان یافت و دایره ارتجاع بسته شد. اکنون رضا شاه پهلوی پشتیبانان سرسخت تا چو تخت خود را یافته است. مالکین، افسران، روحانیان، یعنی از این پس متحدین امپریالیسم انگلیس همه حافظین سلسله جدید علیه مردم انقلابی خواهند بود.